

نامِ متن: سببِ نسب

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای
در سبب از جهل برچفسیده‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

نسبت‌های خانوادگی و فامیلی، یکی از سبب‌هایی است که انسان‌ها از بچگی با آن روبرو هستند که می‌تواند روی ابعادِ زندگی‌شان اثر گذارد. مثلاً در صورتِ موفقِ نشدن در امورِ مالی، تحصیلی یا شغلی، مسبب‌اش را عدمِ حمایتِ خانواده بیان می‌کنند، همینطور علتِ رشد و پرورش‌شان و یا ثروت و اعتبارِ اجتماعی‌شان را خانواده می‌دانند.

مولانا از زبانِ زندگی می‌گوید که راه و رسمِ مادری هم من به مادران آموخته‌ام و شعله‌ی لطفی که من افروخته باشم هیچ‌وقت خاموش نمی‌شود و در ادامه نمرود را مثال می‌زند که بدون پدر و مادر بزرگ می‌شود و به ثروتِ فراوان و پادشاهی این جهانی می‌رسد. خواستِ زندگی این بود که او گرفتارِ کش مکشِ سبب‌های فامیلی نشود تا بی‌واسطه لطفِ زندگی را مشاهده کند و تنها از او یاری بخواهد.

مادران را دأب* من آموختم
چون بود لطفی که من افروختم؟

صد عنایت کردم و صد رابطه
تا ببیند لطفِ من بی‌واسطه

تا نباشد از سبب در کش مکش
تا بود هر استعانت از منش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۸۳۸ تا ۴۸۴۰

*دأب: راه و رسم، طریقه

مولانا با حالتِ تعجب می‌پرسد که او دیگر چرا به اصلش زنده نشد، درحالی‌که برای دیگر افراد و دیگر شاهان، پدر و مادر حجاب است، او از این حجاب گذشته بود!!؟

از پدر یابید آن مُلک، ای عجب
تا غرورش داد ظلماتِ نَسَب؟

دیگران را گر اُم و آب شد حجاب (حجیب)
او ز ما یابید گوهرها به جیب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۸۵۴ و ۴۸۵۵

و در پایان این بخش نتیجه می‌گیرد که تنها دلیلِ گمراهی‌اش، منِ ذهنی خودش بود.

ازجمله موانع پیشرفت در راهِ معنوی هم چسبیدن به نسبت‌هاست.
مثلاً شخص می‌گوید چون همسر، فرزند یا پدر و مادر من به برنامه گوش نمی‌دهند و ابیاتِ مولانا را تکرار نمی‌کنند، پس من هم اینکار را انجام نمی‌دهم. دلیلش هم این است که اگر من به حضور برسم چه فایده‌ای دارد وقتی آنها به حضور نرسیده‌اند!!
درحالی‌که هوشیاریِ حضور و زنده شدن به اصلِ خود، مانند میراث‌هایِ این جهان نیست که به واسطه‌ی نَسَب‌ها به ارث میرسد بلکه این میراث، میراثِ پیامبران است یعنی تنها با شناختِ منِ ذهنی و انداختنِ آن و فضاگشایی و عدم کردنِ مرکز میتوان به آن رسید.

این نه میراثِ جهانِ فانی است
که به آنسابش بیابی، جانی* است

بلکه این میراث‌هایِ انبیاست
وارثِ این، جان‌هایِ اتقیاست**

پورِ آن بوجهل، شد مومنِ عیان
پورهیِ آن نوح شد از گمراهان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۴۰۰ و ۳۴۰۲

*جانی: منسوب به جان. منظور امور روحانی و معنوی است.

**أتقیا: پرهیزگاران

در طول تاریخ نیز وقتی پیام‌آوران از جهان غیب برای هدایت انسان‌ها پیغام آوردند تا آنها را متوجه عالم لامکان و فضای عدمی که در مرکزشان هست، کنند عده‌ای با آنها ستیزه کردند. اینکارشان از روی غیرتی که به دین و هنرشان داشتند، نبود، بلکه تنها به دلیل چسبیدن به خانه و کاشانه‌شان بود.

ور تو پیغام خدا آری چو شهد
که بیا سوی خدا ای نیک‌عهد

از جهان مرگ سوی برگ رو
چون بقا ممکن بود، فانی مشو

قصد خون تو کنند و قصد سر
نه از برای حمیت دین و هنر

بلکه از چفسیدگی بر خان و مان
تلخشان آید شنیدن این بیان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۴۶ تا ۱۱۴۹

یک دلیل فرار کردن از دردِ هوشیارانه نیز همین هم‌هویت‌شدگی با نسبت‌هاست. عده‌ای بدلیل ترس از مرگ جسمانی و به تبع آن نگرانی برای وضعیت خانواده‌شان، نمی‌خواهند دردِ هوشیارانه را بکشند و از من ذهنی رها شوند.

آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی فتح (۴۸) به این موضوع اشاره می‌کند:

«بزودی صحرائشینان عرب که [از حضور در حدیبیه] واپس مانده‌اند به تو خواهند گفت: دارایی و خانواده‌هایمان، ما را به خود مشغول داشته است.

پس، [از اینکه نتوانستیم در سفر حدیبیه همراه شما باشیم] برای ما آمرزش خواه. آنان به زبان‌های خود چیزی می‌گویند که در دل‌هاشان نیست! بگو: اگر خدا بخواهد به شما زبانی رساند یا بخواهد به شما سودی رساند، چه کسی در برابر خداوند برای شما کاری تواند کرد؟! [مسلماً هیچ‌کس] آری خداوند بدانچه می‌کنید آگاه است.»

مُنافق‌وار عُدُر آری که من
مانده‌ام در نفقه‌ی فرزند و زن

نه مرا، پروایِ سرخاریدن است
نه مرا، پروایِ دین‌ورزیدن است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۰۶۷ و ۳۰۶۸

بنابراین همانطور که هر درختی به ریشه‌اش متصل است و خودش را با درختِ کناری‌اش تعریف نمی‌کند، انسان‌ها نیز هر کدام یک درخت هستند و ریشه‌شان، وفا به عهدِ آلت می باشد .

پس باید به این امر آگاه بود که رعایتِ حقوقِ الهی بر حقوقِ خویشاوندی اَرَجَحِّیت دارد.

اگر کسی به این عهد وفا نکند و از جنسِ اولیّه‌اش نشود، بدیلِ ریشه‌ی پوسیده، درختِ وجودش میوه نخواهد داد و به ثمر نخواهد نشست

چون درختست آدمی و بیخ، عهد
بیخ را تیمار می‌باید به جهد

عهدِ فاسدِ بیخِ پوسیده بُود
وزِ ثمار و لطفِ بُبریده بُود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷

همینطور در سوره‌ی شعراء (۲۶)، آیه‌ی ۸۸ آورده شده:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

«روزی که مال و فرزندان، کس را سود ندهد، مگر آن که با دلی پاک و زُدوده از غبارِ کفر به درگاه خدا آید.»

أحمدا، این‌جا ندارد مال سود
سینه باید پر ز عشق و درد و دود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۸۰

با سپاس فراوان  
سمانه از تهران